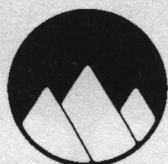


شازده کوچولو

آنتوان دو سنت اگزوپری
ترجمه‌ی ایرج انور



نشر میلکان



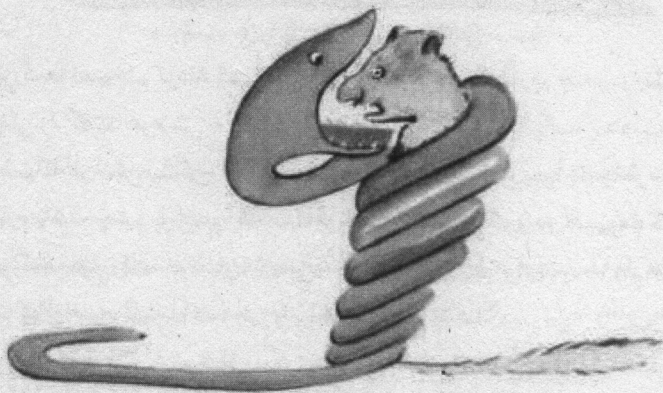
برای لئون ورت

از بچه‌ها عذر می‌خواهم که این کتاب را به یک آدم‌بزرگ تقدیم کرده‌ام. اما یک بهانه‌ی جدی دارم: این آدم‌بزرگ بهترین دوست من توی دنیاست. یک بهانه‌ی دیگر هم دارم: این آدم‌بزرگ می‌تواند همه‌چیز را بفهمد، حتا کتاب‌های بچه‌ها را. یک بهانه‌ی سوم هم دارم: این آدم‌بزرگ توی فرانسه زندگی می‌کند و گرسنه است. سردش است؛ احتیاج به دلگرمی دارد. اگر همه‌ی این بهانه‌ها کافی نیست، می‌خواهم این کتاب را تقدیم کنم به بچه‌ای که این آدم‌بزرگ، زمانی، بوده. همه‌ی آدم‌بزرگ‌ها روزی بچه بوده‌اند. اما خیلی‌هاشان یادشان نیست. پس من نوشته‌ام را تصحیح می‌کنم:

تقدیم به لئون ورت؛ زمانی که پسر بچه بود

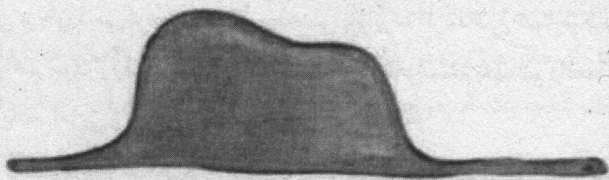
فصل ۱

شش ساله که بودم، زمانی توی کتابی به اسم "قصه‌های واقعی" که درباره‌ی جنگل‌های بکر بود، یک نقاشی خیلی عالی دیدم؛ نقاشی یک مارِ بوآ که داشت حیوانی را می‌بلعید. این کُپی همان نقاشی است.



توی کتاب نوشته بود: «مارهای بوآ طعمه‌شان را، بی‌این‌که بجوند، کامل می‌بلعند. بعد از آن دیگر نمی‌توانند تکان بخورند و تمام شش ماهی را که برای هضمش وقت لازم است، می‌خوابند.»

مدت زیادی روی ماجراهای جنگل فکر کردم و بعد من هم توانستم با مدادرنگی اولین نقاشی‌م را بکشم. نقاشی شماره یک من این شکلی بود:



شاهکارم را به آدم‌بزرگ‌ها نشان دادم و ازشان پرسیدم که نقاشی‌ام ترسناک است یا نه.

جواب دادند: «چرا آدم باید از یه گلاه بترسه؟»